

## اثر : بنجامین جاوت

ترجمه : محمد وحید دستگردی

### مرگ سقراط

خورشید تازه غروب کرده بود . چون سقراط از استحمام فارغ شد از حمام بدرآمد و طبق عادت معمول با ما مباحثه آغاز کرد ، لکن این گفتگو چندان بدرازا نکشید . لحظه ای بعد زندان بان وارد شد و در کنار سقراط ایستاد و چنین آغاز سخن کرد « ای سقراط ، شما شریفترین و عالیقدرترین مردمی هستید که تا کنون بدین مکان قدم نهاده اند ، بنا بر این نیک میدانم که مانند سایر محکومان بر من خشم نخواهید گرفت چون آنان تصور میکردند که عامل مرگ ایشان من هستم اما شما میدانید که من تنها مجری او امر حکام هستم و هر نوع سرزنشی را در حق ایشان روا باید داشت نه در مورد من ، زندان بان در اینجا بسخنان خود پایان داد و در حالیکه قطرات اشک از چشمان او بر گونه هایش فرو می غلطید از اطاق خارج شد .

سقراط بر او نظر انداخت و گفت « من از محبت های شما تشکر می کنم و آنچه را امر فرمائی اطاعت خواهم نمود » آنگاه بسوی مانگریست و بسخن خود چنین ادامه داد « او مردیست در نهایت اعتدال و غایت خوشروئی ، در طول مدتی که در این مکان بوده ام در تکریم من بسی کوشیده و از هیچگونه محبت دریغ نکرده و گاه و بیگاه بدیدار من آمده است و اکنون نیز که زمان وداع فرا رسیده این چنین بر مرگ من تلهف و تأسف میخورد . » گریتمو ، ما باید آنچه او میگوید عمل کنیم ، پس جام زهر را بمن ده تا بیک جرعه آنرا بنوشم و جان را از قفس تن نجات بخشم .

گریتمو گفت خورشید هنوز بر قلل کوه تابان است و من بسی محکومان را

می‌شناسم که زهر را در لحظهٔ واپسین نوشیده و تا آخرین لحظه از مصاحبت دوستان تمتع بر گرفته‌اند، بنا بر این شما نیز شتاب نکنید چون هنوز وقت باقیست.

سقراط در جواب کریتو چنین گفت: «کسانیکه در نوشیدن زهر تعلل می‌ورزند تصور می‌کنند که تأخیر در اجرای حکم آنان را از چنگال مرگ رها تواند کرد و به این وهم دل شادمان میدارند اما من میدانم که تقدیر تغییرناکردنی است و تبدیل سر نوشت بر کسی میسر نیست بنا بر این از تو انتظار دارم با آنچه می‌گویم رفتار کنی و در تغییر تصمیم من تعصب نشان مدهی.»

آنگاه کریتو به پیشخدمت که در کنار او ایستاده بود اشاره کرد که بتمهید مقدمات امر پردازد. پس از چند لحظه‌ای زندان بان با جام زهر که در دستش بود وارد شد. سقراط باو چنین گفت:

«من اکنون شما را در عداد دوستان شفیق خویش میدانم و چون در این امور تجربهٔ وافیه دارید لاجرم از شما می‌خواهم در چگونگی انجام حکم مرا کمک کنید» زندان بان در جواب گفت: «شما باید در طول اطاق قدم بزنید و چون نیروی پای شما سستی گرفت و قدرت حرکت سلب شد بر تخت خویش استراحت کنید و در اینحالت زهر اثر خود را خواهد بخشید» آنگاه جام زهر را بدست سقراط داد. سقراط در نهایت خونسردی و بی‌آنکه در خود کمترین وحشتی احساس کند جام را از او گرفت و گفت: «آیا شما موافقید مقداری از محتوی این جام را جهت خشنودی خدایان به خاک افشانم» آن مرد گفت: «این مقدار تنها برای شما تهیه شده است و اگر قطره‌ای از آن کم شود تأثیر سریع نخواهد داشت» سقراط سخن او را تصدیق کرد و گفت: «من تنها می‌خواهم از خدایان تقاضا کنم مرا در این سفر که از این دارفانی بآن جهان باقی در پیش است یاری کنند و از دریای رحمت خود سیراب.» سپس جام را بدهان

خویش برد و با شور و شعف زهر را بلا تأمل سر کشید .  
تا این زمان ما بر هیجان‌ات درونی خویش تسلط داشتیم اما چون دیدیم که او زهر را تا  
آخرین قطره نوشید دیگر نتوانستیم خویشتن داری کنیم . همه میگریستند و من نیز  
صورت خویش را پنهان کردم و بتلخی شروع بگریستن کردم . چون میدانستیم که  
مرگ استاد ما را در اندوه فراق و تلهف برضیاع صحبت و هجران آن چهره متبسم فرو  
خواهد برد . کریتو که دقیقه ای از جزع و گریه آرام نداشت از کنار بستر استاد  
پیاخاست و من نیز باو تأسی کردم . اما در همان لحظه اپولو دورس که در تمام زمان  
بتلخی میگریست فریادی چنان بلند کشید که همه را برعب و وحشت انداخت . در  
این میان سقراط آرامش خود را حفظ کرده بود و با مشاهده این صحنه گفت « این  
قیل و قال از بهر چیست ، من زنان را از اطاق خویش بیرون راندم بدلیل آنکه  
مبادا با جزع و فزع خویش سکون مرا برهم زنند . پس آرام گیرید و در تحمل  
مصائب بردبار و صبور باشید . » این گفتار ما را از رفتار خویش شرمگین ساخت و  
بناچار از گریستن باز ایستادیم .

سقراط همچنان بقدم زدن در اطاق ادامه داد و هنگامیکه حالت ضعف بر او  
مستولی شد بر تخت خویش آرمید . زندان بان پیوسته مراقب احوال او بود و پس از  
اندک زمانی پای او را بسختی فشرده اما سقراط دردی احساس نکرد و اعضاء پیکر او  
بسرودی میگرائید . زندان بان گفت رسیدن زهر بقلب موجب انقطاع رشته اتصال جان  
و تن خواهد شد .

در این هنگام سقراط دستمالی را که با آن صورت خویش را پوشانده بود باز کرد  
و بعنوان آخرین گفتار خطاب به کریتو چنین گفت « من خروسی به آسلیپوس مدیونم  
و از شما میخواهم که دین مرا باو مسترد دارید . »

کریتو گفت . دستور شما را اطاعت خواهم نمود و اگر وصیت دیگری دارید باز نمائید تا در انجام آن اقدام کنیم . « اما دیگر جوابی باز نیامد چون مرگ استاد را در ربهوده بود . زبان سخن آفرین سقراط در کام خموشی فرورفته و چشمها بنقطه‌ای از اضلاع اطاق دوخته شده بود .

این بود خاطرهای از مرگ استاد و آخرین ساعات و دقائق عمر پر حاصل و گرانقدر او . مردی که بحق باید گفت عاقلترین و عادلترین و بهترین حکما بوده است .

### اندرز

آب ارچه همه زلال خیزد

از خوردن پر مالال خیزد

لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که پر توان زد

در شعر هیچ و در فن او

چون اکذب اوست احسن او

زاین فن مطلب بلند نامی

چون ختم شده است بر نظامی

(نظامی)